

## بررسی تأثیر استدرکات بلاغیون بر روایی و پایداری ساختارمندی *ایضاح البلاغه* خطیب قزوینی

علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

زهیر طیب

دانش‌آموخته پسادکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

ولی الله شجاع‌پوریان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۴/۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۵/۲

### چکیده

«خطیب قزوینی» یکی از برجسته‌ترین سخن‌شناسان مسلمان است. وی در تداوم سنت کلاسیک سخن‌شناسی اسلامی، چکیده باب سوم کتاب *مفتاح‌العلوم* سکاکی را با هدف تسهیل ارتباط با متن و یادگیری بهتر آن، با عنوان کتاب *تلخیص‌المفتاح* پدید آورد؛ اثری که حاوی برخی از آرای خود او در علم بلاغت نیز بود. سپس، وی *ایضاح* را برای شرح و تکمیل مطالب *تلخیص‌المفتاح* نوشت، اما کتاب *ایضاح* به‌رغم تأخر، پخته و مشروح‌تر بودن آن، نتوانست در برابر چکیدگی کتاب *تلخیص*، جایگاه شایسته‌ای به‌دست آورد و بدین سان، به‌تدریج شأن *ایضاح* در بین جویندگان علم و پژوهندگان سخن‌شناسی و بلاغت مغفول ماند. در زبان فارسی نیز کار درخور و بایسته‌ای بر این کتاب ارجمند انجام نگرفته‌است و یا حتی ترجمه فارسی کاملی از این متن نداریم که بدین مهم همت گماشته باشد. این نوشتار با مروری کوتاه بر سیر تطور دانش بلاغت و ساختار تاریخی سخن‌شناسان مسلمان و امهات کتب این علم، *ایضاح* خطیب قزوینی را در کانون توجه خود قرار داده‌است و ضمن معرفی آن، به نمونه‌هایی از استدرکات دانشمندان بلاغی متأخر در باب آرای خطیب قزوینی در محدوده دانش معانی و تأثیر این آراء در زیربنای مفهوم پیشنهادی خطیب برای دانش بلاغت می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** خطیب قزوینی، *ایضاح*، بلاغت، *تلخیص‌المفتاح*، فصاحت.

## ۱. مقدمه

«سخن و بیان» پیشینه‌ای بسیار کهن‌تر از دوران حضور آدم در عالم خاک دارد و مطابق با متن کتاب‌های آسمانی، اساساً مقوله‌ای فرازمینی و فرازمانی است (ر.ک؛ آدونیس، ۲۰۰۳: ۲۱/۱). خداوند متعال در کار آفرینش، نخست به سخن آمده، امر باطنی را به مجلای کلام ظاهری درآورده‌است و در آفرینش بشر نیز قوه نطق را در آدمی به ودیعت نهاده‌است. بشر راه گفتگو و انتقال معنا را از معلم اول خود، خداوند منان آموخته‌است (الرّحمن / ۴). از دیرباز، کلام خدا (کتاب‌های آسمانی) و تکاپوی اندیشه بشری برای درک درست آن، محور بررسی‌ها و تجربه‌هایی شد که شالوده علم بلاغت و در پی آن، فنون ادبی را تشکیل می‌دهد. هیچ یک از اندیشمندانی که در غرب و شرق به این علم پرداخته‌اند، فهم دانش بلاغت را در ساحت معانی پوشیده سخن و نیز در محدوده هنرهای بیانی که آن نیز در نسبت مستقیم با مفاهیم و معناهای متنی است، در دایره تحصیل و اکتساب نگنجانده‌اند، بلکه از آن به «ملکه» ای تعبیر کرده‌اند که با ثبات و استقرار در روح، موجب حظ بیشتری از معنا در آدمی می‌شود (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۱۳۹۷: ۳۳، ۳۴ و ۳۹). روح از دیرباز، فهم سخن داشته‌است و تنها «آنچه را می‌دانسته» بار دیگر در خویش بازمی‌یابد:

«در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم»  
(حافظ شیرازی: ۱۳۵۶، ۳۱۸).

اما این ملکه به واسطه یادگیری و آموزش، تقویت می‌شود و رشد می‌یابد و این، موضوع بررسی‌های سخن‌شناسی و بلاغت است.

## ۲. بیان مسأله

با توجه به سیر تطور دانش بلاغت در تمدن اسلامی، اهمیت و نقش کتاب *تلخیص‌المفتاح* خطیب قزوینی به عنوان مشهورترین اثر تعلیمی این دانش، شایان توجه است (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۵ق: ۲۲-۲۳). بهترین شارح هر متنی را باید نویسنده و مؤلف آن دانست. بخت یار بوده‌است که نویسنده کتاب *تلخیص*، خود به سبب ضرورت تعلیمی و برای رفع ابهامات و اشکال‌هایی که طالبان علم در جلسات درس بر متن *تلخیص* وی ایراد می‌کردند، به تدریج متن مقدم را تکمیل و سرانجام دست به نگارش شرحی بر کتاب *تلخیص* خود به نام «*ایضاح*» زده‌است (ر.ک؛ اسمیت، ۱۳۷۳: ۱۵۲-۱۶۹ و حسین، ۲۰۰۱: ۲۵۶-۲۵۷). *ایضاح* اهمیت فراوانی در بررسی‌های بلاغی دارد (ر.ک؛ المبارک، ۱۹۸۱م: ۱۱۳) و آن را مهم‌ترین شرح *تلخیص* باید به شمار آورد (ر.ک؛ العسکر، ۱۴۲۶ق: ۴۷۳). البته *ایضاح* در مقایسه با *تلخیص* از رقابت بازمانده‌است، اما این موضوع از ارزش و ارجمندی آن نسبت

به تلخیص چیزی نمی‌کاهد، هرچند به عنوان متنی تعلیمی، حتی در متون تاریخ بلاغت گاهی از یادکرد نیز جامانده‌است (ر.ک؛ شوقی ضیف، ۱۹۶۵: ۳۵۷). بر پژوهشگران ادبی است که /یضاح را به‌نیکی بشناسند و بخوانند.<sup>۱</sup> این نوشتار، ضمن معرفی مؤلف و اثر، به بیان برخی استدراکات بلاغیون قدیم و متأخر بر این کتاب می‌پردازد که کاربردهایی در مباحث نقد ادبی نیز خواهد داشت.

### ۳. ادبیات پژوهش

جان دیوئی اعتقاد دارد مطالعه منابع به محقق کمک می‌کند تا بینش عمیقی به جنبه‌های مختلف موضوع تحقیق پیدا کند. مطالعه هم باید از منابعی باشد که مستقیم در پیوند با موضوع تحقیق هستند و هم از منابعی که غیرمستقیم با موضوع تحقیق ارتباط دارند (ر.ک؛ دلاور، ۱۳۷۵: ۱۸۲). یکی از بخش‌های مهم تحقیق، بخش مربوط به پیشینه و ادبیات تحقیق است؛ یعنی یکی از کارهای ضروری در هر پژوهشی، مطالعه منابع مربوط به موضوع تحقیق است؛ زیرا سرچشمه علوم را می‌توان در پیشینه آن‌ها کاوش کرد (ر.ک؛ دمپیر، ۲۰۰۶: ۱). در این زمینه، برخی پژوهش‌های انجام‌شده هم‌راستا با این بررسی را با ذکر دستاوردهای آن که چراغ راه این بررسی بوده‌است، بیان می‌کنیم: احمد ترجمانی‌زاده در نشریه پژوهش‌های فلسفی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز (پاییز ۱۳۳۷، شماره ۴۷: صص ۲۲۹-۲۴۳) در مقاله «امام عبدالقاهر جرجانی و تنی چند از دانشمندان بزرگ ایرانی که بنای فنون بلاغت نهاده‌اند»، به نقش خطیب قزوینی نیز در پیشرفت علم بلاغت و آرای او در این زمینه می‌پردازد. اکبر شعبانی در فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد (بهار و تابستان ۱۳۸۳، شماره ۱ و ۲: صص ۶۷-۷۷) در مقاله «سیری اجمالی بر تدوین علوم بلاغی در عرب»، از آثار بلاغی خطیب قزوینی به عنوان بخشی از فرایند تدوین علوم بلاغی در ادب عرب یاد می‌کند. خسرو فرشیدورد در نشریه دانشکده دانشگاه تهران (اسفند ۱۳۵۵، شماره ۱۰: صص ۶۰-۶۳) در مقاله «فنون بلاغت در ایران و در اروپا» و در کشورهای اسلامی دیگر، تفکیک دانش بلاغت را به سه حوزه معانی، بیان و بدیع از ابداعات خطیب قزوینی می‌داند. احمد مهدوی دامغانی در نامه فرهنگستان، (پاییز ۱۳۷۵، شماره ۷: صص ۱۵-۵۳) در مقاله «درباره بلاغت» به نقش و جایگاه رسائل خطیب قزوینی در پیدایش و تطور دانش بلاغت اشاره دارند. عکاب طرموز علی الحیانی در مجله جامعه الأنبار للعلوم الإنسانية، به بحث پیرامون مصطلحات علم بلاغت از دیدگاه متقدمان پرداخته‌است و در این میان، به تعریف و بهره‌گیری از کتاب /یضاح خطیب می‌پردازد (عکاب طرموز: ۲۰۰۹، ۲، ۷۵-۷۱). ذنب بولخیر در رساله‌ای به راهنمایی استاذ مسعود الصحراوی با عنوان «المبادئ التداویة فی کتاب /الإیضاح لجلال الدین القزوینی»، درباره

کتاب او از منظر مبادی تعاون، تأدب و افعال کلامی به مثابه نمونه‌ای از تراث قدیم ادب عربی بحث و بررسی می‌کند. سلیمه فاضل حبیب در پایان‌نامه تحصیلی خود با عنوان «القروینی فی الدراسات البلاغیة» در دانشکده زبان و ادبیات عرب دانشگاه قادسیه (۲۰۱۴ م. / ۱۴۳۵ ق.) به بحث درباره تأثیر شخصیت ادبی قزوینی بر دانش‌های ادبی پیش و پس از او و استدراکات دانشمندان معاصر ما بر آثار بلاغی خطیب قزوینی پرداخته‌است. علی صباغی و حسن حیدری در مقاله «تلمیح از سرقت ادبی تا صنعت ادبی»، نشریه فنون ادبی (پاییز ۱۳۹۶، دوره ۹، شماره ۳، شماره پیاپی ۲۰: صص ۱-۱۲)، این آرایه را در آرای خطیب قزوینی در کتاب ایضاح دنبال می‌کند و از این رهگذر، به نمونه‌ای کاربردی در پژوهش‌های بلاغی از به‌کارگیری مطالب و محتوای این شرح مهم تلخیص‌المفتاح نائل شده‌اند. فان گلدر در نشریه تحقیقات اسلامی (پاییز و زمستان ۱۳۶۶، شماره ۵ و ۶: صص ۱۳-۳۳) در مقاله «تاریخچه نقد در ادبیات عرب» (ترجمه سعید ارباب شیرانی) به آثار خطیب قزوینی و تأثیر آن‌ها در پیدایش و رشد دانش نقد ادبی در زبان عربی پرداخته‌است. محمد فشارکی در نشریه تحقیقات اسلامی، سال ششم، (بهار و تابستان ۱۳۷۰، شماره ۱ و ۲، صص ۳۹۴ تا ۴۲۰) در مقاله «نگاهی به بیان و بعضی تألیفات معاصرین در این فن»، به تأثیر خطیب قزوینی در تطور آرای بعد از او را در علوم ادبی بررسی کرده‌است. مرتضی مدرس‌ی چهاردهی در نشریه رمان / رمغان (۱۳۱۶، دوره ۱۸، شماره ۵: صص ۳۸۶-۳۹۵) در مقاله «تأثیر علمی و ادبی ایران در تازی» به بحث پیرامون تأثیر ایرانیان بر دانش بلاغت و فصاحت می‌پردازد و از این رهگذر، به جایگاه خطیب قزوینی در این دانش توجه کرده‌است. نورالله کسایی در نشریه مقالات و بررسی‌ها، دانشکده الهیات دانشگاه تهران (بهار ۱۳۶۵، شماره ۴۱ و ۴۲: صص ۱۱۵-۱۴۲) در مقاله «تحقیق در منابع علوم بلاغت» به آثار خطیب قزوینی و دیگر منابع علم بلاغت پرداخته‌است و نقش او را در پیشرفت این علم یادآوری کرده‌است. عبدالمحسن بن عبدالعزیز العسکر در مجله جامعه امام محمدبن سعود الإسلامية (محرّم ۱۴۲۶ ق.، شماره ۴۹: صص ۴۶۵-۵۵۳) مقاله‌ای با عنوان «اصلاح الإیضاح» دارد که در آن، مناقشات و استدراکات بلاغیون در ارتباط با ایضاح خطیب قزوینی را بررسی کرده‌است. مهدی محقق خراسانی در نشریه مهر (اسفند ۱۳۳۲، سال نهم، شماره ۶: صص ۲۴۰-۲۴۳)، پیدایش علم و معانی و بیان و بدیع و نقش مؤثر خطیب قزوینی در افراز این سه حوزه مفهومی را در دانش سخن‌شناسی بررسی کرده‌است. ناصرقلی سارلی و فاطمه‌سادات درخشان در نشریه نقد ادبی (تابستان ۱۳۸۹، شماره ۱۰: صص ۷-۳۴) در نوشتاری علمی به بررسی دوره‌بندی تاریخ دانش بلاغت فارسی پرداخته‌اند. ایشان در خلال این بررسی، آثار

خطیب قزوینی را در مدرسه بلاغت اسلامی مورد توجه قرار داده‌اند. ویلیام اسمیت (ترجمه محمود حسن‌آبادی) در نشریه کیهان/اندیشه (ش ۵۵: صص ۱۵۲-۱۶۹)، نخستین آثار فارسی در بلاغت را بررسی کرده‌است و به تأثیر نوشته‌های خطیب قزوینی در این آثار اشاره می‌کند.

#### ۴. روش تحقیق

از نظر استفان آیزاک و ویلیام بی. مایکل منظور از پژوهش تاریخی بازسازی سیستماتیک و عینی گذشته از طریق گردآوری، ارزیابی، تعیین صحت و سقم و ترکیب حوادث به منظور اثبات وقایع و تحصیل نتیجه‌ای قابل دفاع صورت می‌گیرد و غالباً مبتنی بر فرضیه‌ای معین است (ر.ک؛ آیزاک و مایکل، ۱۳۷۴: ۵۴). پژوهش تاریخی کاربرد روش علمی در مسائل تاریخی است (ر.ک؛ دلاور، ۱۳۸۰: ۲۴۳). پژوهشگر در تحقیق تاریخی به یافتن داده‌های موجود می‌پردازد در حالی که در سایر روش‌های تحقیق، پژوهشگر به تولید داده‌های مورد نیاز می‌پردازد. در این شیوه یافتن داده‌ها با استفاده از گزارش‌های رسمی، اسناد، مدارک، کتاب‌ها، مقالات و آثار باقی مانده از گذشته درباره موضوع مورد مطالعه انجام می‌شود (ر.ک؛ سرمد و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۲۳). در استفاده از روش‌های تاریخی چند اصل اساسی مورد توجه است:

۱- اصل نسیان یا خودفراموشی و بی‌طرفی: این اصل در برابر خودمیان‌بینی قرار دارد که به چند صورت محقق می‌شود:

الف) فرازمانی: محقق باید ارزش‌های زمانه خود را بر زمان تحقیق تحمیل نکند.

ب) فراغت ارزشی: باید از ارزش‌های خاص ذهنی خود آگاهی یابد و از تحمیل آنان به موضوع تحقیق اجتناب ورزد.

ج) فرامکانی: تحقیق تاریخی معمولاً نوعی تمایز مکانی را به همراه دارد. به همین سبب، باید به ضرایب تأثیر مکان بر ارزش‌ها، مراسم، عادات و... توجه داشت.

۲- اصل تأمل و شک‌گرایی مثبت: محقق باید در پذیرش داده‌ها به صور مختلف تأمل کند و در این راه، از عوامل بسیاری مثل عقل سلیم و شناخت نویسنده مدد گیرد.

۳- اصل استقرا: محقق در اسناد گوناگون غور کرده، جزء جزء حوادث را شناسایی می‌کند و در هر گام، احتیاط را نصب‌العین خود می‌سازد تا سرانجام به شناخت جامع دست یابد.

۴- اصل جامعیت، بازساخت کلی: هر حادثه در مجموعه‌ای یا شبکه‌ای علی‌جای می‌یابد و در آن معنی پیدا می‌کند. شناخت مجموعه بدون شناخت هر یک از عناصر ممکن نیست؛ همچنان که شناخت هر حادثه جزء در کل یا مجموعه به دست نمی‌آید (ر.ک؛ ساروخانی، ۱۳۸۰: ۲۲۷-۲۳۰). با توجه به مقدمات برشمرده، تحقیق درباره کتاب و نویسنده آن بر پایه

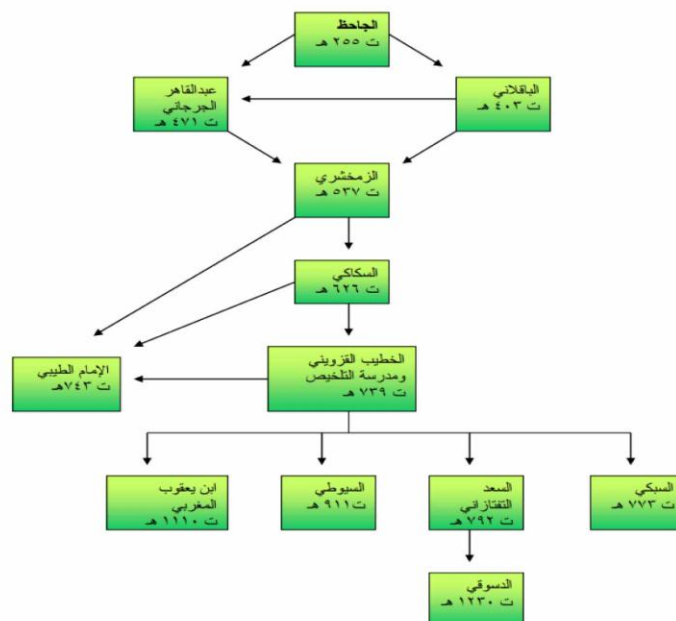
همان اثر آغاز می‌شود. در ادامه، منابع هم‌عصر و اطلاعات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دوران مورد بررسی، پرسش‌های باقیمانده پژوهش را پاسخ می‌دهند و در مواردی که قرینه شایسته‌ای برای توضیح و گزارش آن وجود نداشته باشد، از قیاس و فرض مبتنی بر شواهد مشابه بهره‌گیری می‌شود. در این نوشتار نیز با بهره‌گیری از این شیوه سعی در ارائه گزارشی دقیق از زندگی و آثار و احوال خطیب قزوینی داشته‌ایم.

## ۵. یافته‌ها

### ۱-۵. سیر تاریخی تطور علم بلاغت در تمدن اسلامی تا عصر خطیب قزوینی

دانشمندان مسلمان با هدف شناخت معانی کلام الهی دست به تلاش‌های علمی بی‌شماری در طول تاریخ اسلام زده‌اند؛ تلاش‌هایی که با تمرکز بر دانش بلاغت (سخن‌شناسی) شکل گرفت. از انبوه آثاری که در این حوزه تولید شد، نوشته‌های ابوزکریا فرآء (م. ۲۰۳ ق.) در *الحدود و معانی القرآن*، ابن‌ابی‌عبیده معمر بن المثنی (م. ۲۰۹ ق.) در *مجاز القرآن*، جاحظ (م. ۲۵۵ ق.) در *الحيوان و البيان و التبیین*، ابن‌قدامة (م. ۲۷۶ ق.) در *الشعر و الشعراء*، المبرّد (م. ۲۸۵ ق.) در *الکامل و المقتضب*، و ابن‌معتز (م. ۲۹۶ ق.) در *البدیع* (ر.ک؛ احسان عباس، ۱۴۰۴ق: ۱۲۱) و نیز واسطی معتزلی (م. ۳۰۶ ق.) در *اعجاز القرآن*، در قامتی منسجم‌تر، نگاشته‌های دانشمندانی همچون ابوالحسن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن ابراهیم طباطبای الحسنى العلوّی (م. ۳۲۲ ق.) در *عیار الشعر*، ابوبکر احمد بن علی بن معجور مشهور به ابن‌اخشید (م. ۳۲۶ ق.) در *نظم القرآن*، قدامة بن جعفر (م. ۳۳۷ ق.) در *نقد الشعر*، علی بن عیسی رمانی (م. ۳۸۴ ق.) در *رسائل ثلاثة فی اعجاز القرآن*، ابوسلیمان خطابی حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب بستنی (م. ۳۸۶/۳۸۸ ق.)، ابوالحسن علی بن عبدالعزیز قاضی جرجانی (م. ۳۶۶/۳۹۲ ق.) در کتاب *الوساطة بین المتنبي و خصومه*، ابوهلال عسکری (م. ۳۹۵ ق.) در *الصناعتین* (ر.ک؛ بدوی طبانه، ۱۹۵۸م: ۱۳۶-۱۳۷)، قاضی ابوبکر باقلانی (م. ۴۰۳ ق.) در *اعجاز القرآن*، ابن‌رشیق قیروانی (م. ۴۶۵ ق.) در *العمده*، و الخفاجی (م. ۴۶۶ ق.) در *سرّ الفصاحة*، نخستین تکاپوها بوده‌اند (ر.ک؛ حمادی صمود، ۲۰۱۰م: ۱۸۳ و ۱۸۹). در آغاز شکل‌گیری ساختارمند دانش بلاغت و سخن‌شناسی، شاهد آفرینش دو اثر گرانقدر از شیخ عبدالقاهر جرجانی (م. ۴۷۴ ق.) به نام‌های *اسرار البلاغة و دلائل الإعجاز* هستیم که او را به‌حق سزاوار عنوان «پیشوا و امام بلاغیون» ساخت (ر.ک؛ الجوینی، ۱۹۷۵م: ۸۷). شیخ عبدالقاهر در این آثار، فنون و دانش‌های ادبی را از یکدیگر متمایز ساخت (ر.ک؛ امین خولی، ۱۹۶۱م: ۲۴۱ و بدوی طبانه، ۱۹۵۸م: ۳۳۹ و ۳۴۹). در ادامه، محمد بن عمر رادویانی (زنده در نیمه دوم قرن پنجم هجری

قمری) در ترجمان البلاغة، جارالله زمخشری (م. ۵۳۸ ق.) در تفسیر ادبی الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل معروف به کشف، مرغینانی (م. ۵۹۳ ق.) در التجنیس و کتاب دیگرش المزید، و فخر رازی (م. ۶۰۶ ق.) در مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر در گسترش دانش سخن‌شناسی بر پایه متن و حیانی و آثار ادبی کوشیدند.



به عنوان یک نقطه عطف، سراج‌الدین ابویعقوب یوسف بن ابی‌بکر بن محمد بن علی سکاکی خوارزمی (م. ۶۲۶ ق.) بابتی را در کتاب *مفتاح‌العلوم* خود (ر.ک: برکات حمدی ابوعلی، ۱۹۸۳ م: ۹) به این علم و فن اختصاص داد (ر.ک: سکاکی، ۱۹۳۷ م: ۵). از این پس بود که دانش سخن‌شناسی مسیر علمی خود را پیمود (ر.ک: صلاح و ابوحمیده، بی‌تا: ۱۰-۱۱) و شروح و تلخیص‌های بسیاری از *مفتاح‌العلوم* سکاکی در جهان اسلام منتشر شد (ر.ک: مطلوب، ۱۹۶۴ م: ۱۲-۱۳). نخستین شرح مشهور بر *مفتاح‌العلوم* را جلال‌الدین خطیب قزوینی (م. ۷۳۹ ق.) نوشت (ر.ک: همان: ۳۷۲). وی باب بلاغت *مفتاح‌العلوم* را تلخیص کرد و نام «*تلخیص‌المفتاح*» را بر آن نهاد (ر.ک: شوکانی، ۲۰۰۶ م: ۱۸۳/۲). پس از وی سعدالدین تفتازانی (م. ۷۹۲ ق.) دو کتاب شرح مختصر و مطول بر *تلخیص‌المفتاح* را به رشته تحریر درآورد و نقدها و تحلیل‌هایی را بر آرای سکاکی مطرح کرد (ر.ک: خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ ق: ۱۴). این نوشتار در مقام تعریف شخصیت علمی و ادبی «خطیب قزوینی» و کتاب او، *الإیضاح فی المعانی و البیان* خواهد بود. نمودار شماره ۱، روابط تاریخی و علمی اعلام بلاغت را نمایش می‌دهد (ر.ک: محمد رفعت احمد زنجیر: ۲۰۱۵، ۱۲).

در سپهر تاریخی اعلام بلاغت، جاحظ در نخستین سطح، علامه باقلانی و علامه جرجانی در گسترش بعدی، سپس زمخشری و در پی او، سکاکی، و پس از وی، خطیب قزوینی به عنوان شارح یا شاگرد علمی مکتب قبل از خود حضور دارند. در تداوم این روند علمی، امام طیبی که شأن بلاغی او در ایران و زبان فارسی چندان شناخته شده نیست، حضور دارد و سرانجام، در مقام شارح کتاب‌های خطیب، چهار دانشمند دیگر قرار گرفته‌اند که عبارتند از سبکی، تفتازانی، سیوطی و ابن یعقوب مغربی که او نیز در ایران چندان شناخته نیست.

## ۲-۵. زندگی و آثار خطیب قزوینی

نام کامل او، قاضی القضاة ابوالعالی جلال‌الدین محمدبن القاضی سعدالدین ابی‌القاسم عبدالرحمن بن امام‌الدین عمر القزوینی الشافعی، مشهور به خطیب قزوینی است. خطیب به سال ۶۶۶ هجری قمری در شهر موصل دیده به جهان گشود و سال‌ها همراه با پدر و برادرانش در دیار روم (ترکیه کنونی) بالید و دانش اندوخت (ر.ک: ابن‌العماد: ۱۹۹۲ م.: ۱۲۳/۶). وی پس از فراگیری فقه در پیشگاه پدر، منصب قضاوت نیکسار (شهر تکتات در کشور ترکیه) را به عهده گرفت. سپس وی به دمشق رفت و از محضر عزّ الفاروئی و برخی دیگر از اساتید آن دیار استماع حدیث کرد و به تفقه، هنرهای کلامی و فراگیری تکمیلی اصول و زبان عربی و نیز معانی و بیان پرداخت (ر.ک: ابن‌حجر، ۱۹۶۶ م.: ۲-۴). وی در فهم این علوم و فنون تیزهوش بود و صاحب ذوق سلیم، حسن ارائه، حضور ذهن، شیرین‌سخنی، فصاحت، خوش‌ترکیبی در گفتار و نیز صفات بخشندگی، حسن سلوک و خوشنویسی بود. وی سمت قضاوت شام را به نیابت از برادر بزرگترش، امام‌الدین، عهده‌دار شد و پس از رحلت برادر بزرگتر در سال ۶۹۹ قمری، خود قاضی‌القضاة شام شد. سپس خطیب امام جمعه و جماعت مسجد جامع دمشق شد و سال‌های طولانی در این سمت بود تا آنکه ملک ناصر او را در سال ۷۲۴ قمری به قاهره دعوت کرد. گفته‌اند که دعوتنامه ملک ناصر در روز جمعه به دست خطیب رسید و وی بی‌درنگ دعوت شاه را پذیرفت. در خبر است که پس از رنج سفری دراز، هنگامی که خطیب به درگاه ملک ناصر در مصر رسید، ملک ناصر فوراً منصب امامت جمعه مسجد جامع قلعه را بدو واگذاشت. پس خطیب همان دم در آن مسجد بر منبر شد و به رغم خستگی مفرطی که از سفر داشت، بدهتاً خطابه‌ای عالی بیان کرد؛ چنان‌که مایه شگفتی شاه شد. سپس شاه از او قدردانی کرد و از احوال زندگی او پرسید و از میزان قرض و دین او سؤال کرد و خطیب به شاه گفت که سی‌هزار سکه بدهی دارد. آنگاه پادشاه فرمان داد تا این مبلغ را به او بپردازند. ملک ناصر درباره قضاوت



او در دمشق با وی گفتگو کرد و وی بار دیگر این سمت را به عهده گرفت تا آنکه در سال ۷۲۷ هجری قمری، سلطان او را به قضاوت دیار سرزمین مصر گماشت. در این دوران، آرای خطیب در سراسر بلاد محلّ اعتنا بود و وی اموال وقفی را صرف بی‌چیزان و نیازمندان می‌کرد. وی همراه سلطان به حج رفت و سلطان او را به عطایای خود نواخت. خطیب با مصریان و شامیان به نیکی رفتار می‌کرد و پناه ایشان بود و مردم روی کمک‌های او حساب می‌کردند. وی پیوسته در این حالت بود تا آنکه مجدداً به سبب وخامت حال فرزندش به قضاوت شام منصوب شد و بدانجا بازگشت. خانواده‌اش از این بازگشت او شاد شدند، اما دیری نپایید که این شادی به غم بدل شد و خطیب در پی یک بیماری کشنده به سال ۷۳۹ هجری قمری در هفتادوسه سالگی به دیار باقی شتافت. مورخان می‌نویسند که بسیاری بر مرگ او گریستند و خیل اندوهگین مردم او را تشییع کردند و به خاک سپردند و شاعران زیادی در مدح وی شعر و مرثیه سرودند (ر.ک؛ طاش کپری‌زاده، ۱۴۲۲ق: ۱/۱۲۰). خطیب در دوران حیات خود افراد زیادی را به کسب دانش فقه و نیز علم معانی و بیان تشویق کرد. ذهبی صاحب/علام می‌نویسد:

«از سپردن منصب قضاوت مصر بدو روشن است که چه میزان والامقدار و ارجمند بوده‌است و به پایه‌ای از شکوه و عزت رسیده که نمی‌توان به سخن درآورد؛ آنچنان که حتی اگر سلطان فرمان به قتل کسی داده بود، شفاعت وی در باب او کارگر می‌شد. خطیب مردی شیواگو و شیرین‌سخن با چهره‌ای نمکین، خوبی بردبار، و صبر و تحمل بسیار بود که برشمردن نیکیهای او تنها از عهده دفترهای بسیار برمی‌آید» (ذهبی، ۲۰۰۵م: ۲۰۵-۲۰۶).

### سیوطی در بَغِيَّةُ الوَعَاة، احوال خطیب را چنین بیان کرده‌است:

«نسب او را به ابودلف عَجَلی (شاعر و ادیب عصر عباسی) می‌رسانند و بخشی از مطالب برشمرده بالا را طرح می‌کنند... به‌رغم توانایی‌های ادبی که از او سراغ دارم، ندیدم که شعری سروده باشد. خطیب قزوینی در نیمهٔ جمادی الاولی سال ۷۳۹ هجری قمری بدرود حیات گفت» (سیوطی، بی‌تا: ۶۶).

صاحب الدرر الکامنة می‌گوید: «او را پسری بوده‌است محمدنام که به سال ۷۰۱ قمری بزاد. در پی آموختن فقه رفت، در خطابه مهارت یافت و در جمادی‌الآخر ۷۴۲ قمری بدرود حیات گفت» (ابن حجر، ۱۹۶۶م: ۲-۴).

### ۳-۵- آثار خطیب

- تلخیص‌المفتاح از کتب مشهور است و سیوطی آن را به نظم کشید و نام عقود الجمان بر آن نهاد (ر.ک؛ ابن خلدون، ۲۰۰۴م: ۲۵۲).
- کتاب دیگر خطیب، ایضاح است.
- خطیب قزوینی آرْجانی، شاعر عربی گوی ایرانی را بسیار می‌ستود و می‌گفت که کسی در عجم شبیه او نیست. لذا دیوان شعر او را تلخیص کرد و نام السُّور المرْجانی مین شعر الأَرْجانی بر آن نهاد.

#### ۴-۵. شناخت کتاب *ایضاح البلاغه*

*ایضاح* کتابی است که مسائل اساسی علم بلاغت در آن با عباراتی روشن بیان شده است و در متن آن از شیوه شیخ عبدالقاهر که مبتنی بر جمع بین تحقیق علمی و استواری ادبی است، بهره برده شده است (بن عیسی، ۱۴۲۵ق: ۳۰). خطیب در *ایضاح*، مواضع دشوار تلخیص را روشن کرد و معانی مجمل آن را به تفصیل درآورد و بر مفتاح و اسرار و دلائل و دیگر تألیفات این علم، در مطالب آن تکیه کرد. وی به این موضوع در مقدمه *ایضاح* اشاره کرده است (ر.ک؛ المراغی، ۱۹۶۷م: ۱-۱۰). کتاب خطیب، صرفاً خلاصه *مفتاح العلوم* نیست، بلکه تا حدودی تلخیص دو کتاب *اسرار البلاغه* و *دلائل الإعجاز* شیخ عبدالقاهر جرجانی و کتاب *سر الفصاحه* ابن سنان خفاجی نیز در دل آن جای دارد که مقدمه خطیب قزوینی هم حاکی از این امر است (ر.ک؛ همان: ۶۲ و ۱۳۷). خطیب کتاب *ایضاح* را بر ترتیب تلخیص نوشت و سخن را در آن گسترد تا به منزله شرح تلخیص باشد. این شرح در عالم اسلام فراگیر شد (ر.ک؛ همان: ۱۹۵۰م: ۱۲۴ و همان، ۲۰۰۴م: ۱۱). کتاب *ایضاح* کاری سترگ در علم بلاغت است؛ چه از منظر ترتیب، تقسیم و تنظیم مباحث این علم، چه از منظر شبیه‌سازی، تحلیل و احاطه کامل و نیز رساندن مباحث به منتهای متصور برای آن، چه از زاویه گردآوری علم بلاغت از کتاب‌های مرجع متنوع، چه در اسلوب ادبی و روح اثر و نیز کثرت تطبیقات ادبی آن؛ چنان که می‌توان گفت: «مهم‌ترین کتاب آموزشی علم بلاغت در این عصر، کتاب *ایضاح* است» (بن عیسی، ۱۴۲۵ق: ۲۷-۳۰). حاشیه‌ها، تقریرها و شرح‌های بسیاری بر *تلخیص المفتاح* خطیب قزوینی نوشته شده که نشان از شهرت علمی این اثر در بین دانش‌پژوهان دارد. شیوه علمی خطیب در علم بلاغت و *تلخیص* آن، روش علمی پژوهش در دانش بلاغت تا روزگار ما باقی مانده است. *ایضاح* به طور طبیعی از ساختار متنی که در مقام شرح آن است، پیروی می‌کند (ر.ک؛ مطلوب، بی‌تا: ۹۳). بر این اساس، مؤلف پس از طرح مقدمه‌ای که به مثابه کلیات ثلاث طرح می‌شود، ابتدا علم معانی را با سرفصل‌های زیر مطرح می‌کند: اختلاف نظر در باب انحصار خبر در صادق و کاذب (راست و دروغ)، بحث در احوال اسناد خبری، فصلی در باب حقیقت عقلی و مجاز عقلی، بحث در باب احوال مسندلیه، بحث در باب احوال مسند، بحث در باب احوال متعلقات فعل، بحث در باب قصر، بحث در باب انشاء، بحث در باب فصل و وصل، بحث در باب ایجاز، اطناب و مساوات (در این فهرست، فصلی که در باب حقیقت و مجاز عقلی در *ایضاح* وجود دارد، در کتاب مختصر، به صورت مجزا و ممیز نیامده است). سپس خطیب وارد مباحث علم بیان می‌شود و آن را با عنوان *فن ثانی*<sup>۲</sup>، با فهرست زیر مطرح می‌کند: تعریف علم بیان، گفتار

درباره تشبیه، تقسیمات دیگر از دیدگاه‌های دیگر در باب تشبیه، گفتار درباره حقیقت و مجاز، مجاز مرسل، استعاره، مجاز مرکب، فصل در بیان استعاره با کنایه و استعاره تخیلیه، فصل در باب آراء و نظرات سکاکی درباره حقیقت و مجاز، فصل در باب شرط‌های نیکو شدن استعاره، فصل در باب مجاز به وسیله حذف و زیادت، گفتار درباره کنایه. در این بخش نیز خطیب، تقسیمات دیگر از دیدگاه‌های دیگر در باب تشبیه را بر محتوای مختصر افزوده‌است که در تلخیص از این فصل هم به صورت مجزا اثری نیست. چنانچه در اینجا دیده می‌شود، خطیب انسجامی را که در بخش نخست به واسطه تعلق ذاتی علم معانی به علم نحو و پیروی از ابواب نحو داشته، در فن دوم ندارد و به فراخور هر موضوعی که رسیده، به آن پرداخته‌است. سپس خطیب درباره تقسیم علم بلاغت از دیدگاه سکاکی بحث می‌کند که جایگاه اصلی آن در آغاز کتاب و پیش از شروع مطالب جزئی فنون ادبی بود و آنگاه به بحث خود بازمی‌گردد و قسم ثالث را (که عدلی در قسم اول و ثانی برای آن در کتاب نیست و باید آن را حمل بر علم معانی و فن بیان کرد)، در قالب عناوین زیر می‌پردازد: قسم سوم: گفتار در باب علم بدیع. فصل نخست: گفتار در باب سرقت‌های شعری و مباحث وابسته به آن. فصل دوم: در مواضع آراستن و زیباسازی سخن. در مجموع، به نظر می‌رسد هرچند در کار شرح مختصر خود بوده‌است، اما نگاهی مستقل به کتاب/یضاح داشته‌است و از همین رو، برخی عناوین جدید را در متن آن توسعه داده‌است و از برخی عناوین متن نخست، صرف نظر کرده‌است (ر.ک؛ الباعونیه، ۲۰۱۰م: ۱۵).

## ۵.۵. استدراکات

دامنه استدراکات و مناقشاتی که در باب کتاب قزوینی بین دانشمندان پس از او مطرح است، چندان نیست که بتوان از این مناقشات، مکتبی نو بنا کرد. دست بالا می‌توان آن‌ها را «ان قلت»‌هایی در جریان یک بحث علمی دانست. می‌توان گفت هیچ یک از نقدهای صورت‌گرفته به کیان و شالوده طرح فکری خطیب در باب ساختارمندی علم بلاغت خللی وارد نمی‌کند. مطالعه این استدراکات، بن و ریشه نیازی را که دانشمندان مسلمان را برای درک کلام وحی به این علم دارند، عیان می‌سازد و رابطه تنگاتنگ پژوهش‌های بلاغی کلاسیک را با علوم دینی دیگر از جمله کلام، حدیث و فقه بر خواننده گرامی هویدا می‌سازد. در واقع، بلاغیون نه با اهداف صرفاً ادبی و در چهارچوب «هنر برای هنر»، بلکه با مأموریتی کاربردی و برای فهم غوامض کلام وحی و اراده الهی منعکس در کتاب خدا، اقدام به بررسی‌های بلاغی کرده‌اند. در اینجا به چند نمونه از استدراکات دانشمندان بر کتاب/یضاح خطیب اشاره‌ای خواهیم داشت:

۱- خطیب قزوینی در آغاز کتاب خود گفته‌است: «مقدمه در روشن نمودن معنای فصاحت

و بلاغت و انحصار علم بلاغت در معانی و بیان» (الخطیب القزوینی، ۱۴۰۵ق: ۷۲). وی در اینجا به صراحت بدیع را خارج از علم بلاغت می‌داند، در حالی که در ادامه اثر خود و هنگام تعریف علم بدیع می‌گوید: «بدیع، دانشی است که در آن گونه‌های زیباسازی سخن پس از مطابقت آن با مقتضای حال و روشن ساختن دلالت معنا در سخن بررسی و شناسایی می‌شود». این دیدگاه خطیب، پیروی از نظر سکاکی است که بدیع را ذیل معانی و بیان (نه هم‌ردیف آن‌ها) به عنوان مکمل این دو دانش برمی‌شمرد و آن را دانشی مجزا نمی‌داند. دسوقی در ادامه این خط فکری، بدیع را خارج از بلاغت عنوان می‌کند (ر.ک: سبکی و دیگران، ۱۳۱۷ق: ۲۵۶/۳) و جلبی آن را به تمامی خارج از محدوده بلاغت می‌انگارد. (ر.ک: جلبی، ۱۳۰۹ق: ۵۸۶). برخی منتقدان نیز بدیع را به لعاب طلاگونی تشبیه کرده‌اند که پس از ساخت و تکمیل ساختمان برای زینت بیشتر آن به کار می‌رود و باور دارند که زیبایی سخن، متوقف بر بدیع نیست (ر.ک: عونی، بی‌تا: ۱۶۱/۱). در عین حال، دانشمندانی هم هستند که با تمسک به کاربردهای متعددی که در کلام خدا و پیامبرش<sup>(ص)</sup> از آرایه‌های بدیع وجود دارد، این فنون را نه در مقامی عرضی و زائد بر اصل معنا که در طول معنا و به منظور توجه دادن مخاطب به فحوای کلام می‌انگارند و از حیثیت بدیع در عرض معانی و بیان دفاع می‌کنند (ر.ک: محمدعلی: ۱۴۰۶ق: ۵ و موسی، ۱۳۸۸: ۴۹۸ و بدوی، بی‌تا: ۱۸۱).

۲- خطیب در کتاب خود می‌نویسد: «غرابت آن است که واژه‌ای فهم‌نشده باشد و معنا از خلال بیان آن بر شنونده ظاهر نشود و او را ناگزیر از مراجعه به کتاب‌های لغت سازد» (الخطیب القزوینی، ۱۴۰۵ق: ۷۳). بلاغیون بر این تعریف خطیب ایراد گرفته‌اند که وی برای «فهم‌ناشدنی بودن واژه» در تعریف «غرابت» دامنه‌ای از اهل زبان را تعیین نکرده‌است؛ چراکه دست‌کم «واژه» برای گوینده آن فهمیدنی است و مشخص نبودن دایره فهم‌کنندگان واژه در تعریف خطیب، اشکال منطقی در تعریف فصاحت کلمه ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، «اطلاق» در تعریف غرابت باید به «تقیید» و تعیین محدوده مصادیق آن تبدیل شود. این صاحب‌نظران بیان می‌کنند که هر غرابتی در فصاحت اخلاص ایجاد نمی‌کند، بلکه منظور، غرابت شدید است؛ چراکه گاه در کتاب خدا و احادیث نبوی، کلماتی غریب دیده می‌شود و کتاب‌هایی که با عنوان «غریب القرآن و الحدیث» از سوی دانشمندان مسلمان به منظور رفع غرابت معنایی واژگان کلام خدا و پیامبر او<sup>(ص)</sup> تدوین شده، شاهد این مدعاست. به طور کلی، غرابت مفهومی در نسبت با شنونده کلام است و ذاتی واژگان نیست و می‌دانیم که نمی‌توان قرآن کریم را به فصیح بودن متصف ساخت (ر.ک: ظاهری، بی‌تا: ۱۳۳).

۳- خطیب می‌نویسد: «فصاحت کلام، پیراستگی آن از ضعف تألیف (ضعف بافتار دستوری) است؛ مانند عبارت «ضَرَبَ غَلامُهُ زیداً»، چنان که می‌دانید، برگرداندن ضمیر به مفعولی که پس از فاعل در جمله گنجانده می‌شود، نزد همه علمای نحو ممنوع است؛ چراکه موجب ارجاع ضمیر به اسمی می‌شود که هم از نظر تلفظ از آن ضمیر متأخر است و هم از نظر رتبه و ترتیب قرارگیری در سخن، پس از ضمیر قرار دارد (حال آنکه می‌دانیم ضمیر به اسم «قبل از خود» برمی‌گردد و بدان اشاره می‌کند)؛ زیرا رتبه اسمی که مفعول است، بعد از رتبه اسمی قرار دارد که فاعل یا مضاف‌إلیه فاعل است. البته برخی از دانشمندان نحو بر این عقیده‌اند که می‌توان ضمیر را به بعد از آن ارجاع داد؛ مانند این شعر:

«جَزَى رَبُّهُ عَنِّي عُدَى بَن حَاتِمٍ جَزَاءَ الْكِلَابِ الْعَاوِيَاتِ وَ قَدْ فَعَلَ»

(ترجمه: خدایش به جای من، عُدی پسر حاتم را جزا دهد؛ جزایی چون جزای سگان پارس‌کننده، که همان سنگ زدن باشد؛ چراکه او چنین کرد). در توجیه این بیت گفته‌اند که ضمیر «ه» به مصدر «جَزَى» برمی‌گردد؛ یعنی «رَبُّ الْجَزَاءِ»؛ چنان که ضمیر «هو» در آیه شریفه ﴿اعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ به «عدل» بازمی‌گردد (ر.ک: خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ق: ۷۴). به کلام خطیب که گفته ارجاع ضمیر به مابعد آن، مخالف نظر تمام سخن‌شناسان عربی است ایراد گرفته‌اند و شایسته‌تر دانسته‌اند که آن را خلاف «اجماع» سخن‌شناسان عنوان کنند؛ چنان که ابن‌جنی بیان کرده‌است (ر.ک: ابن‌جنی، ۱۴۰۳ق: ۲۹۴/۱ و سیوطی، ۱۳۹۴: ۲۳۰/۱). همچنین، ناقدان بر خطیب ایراد گرفته‌اند که چرا مشخصاً از دانشمندی که آوردن ضمیر را در شعر مذکور جایز دانسته‌اند، نام نبرده‌است و از فعل مجهول (قیل = گفته شده) استفاده کرده، حال آنکه هویت صاحبان این نظر در کتاب‌های علم بلاغت مشخص است (از جمله، ر.ک: ابن‌الشجری، ۱۴۱۳ق: ۱۵۲/۱). منتقدان نمونه‌های خطیب از قبیل آیه ﴿اعْدِلُوا...﴾ و بیت «جَزَى رَبُّهُ...» را به دلیل روشن بودن مرجع ضمیر در آیه و عادت جاری عرب در بیان دعا به همان ترتیبی که در بیت مندرج است، مثال‌هایی ضعیف برای توضیح این قاعده دانسته‌اند (ر.ک: تفتازانی، ۱۳۳۰ق: ۲۰؛ جرجانی، بی‌تا: ۱۱۱ و سبکی و دیگران، ۱۳۱۷ق: ۹۸/۱). استدلال این سخن‌شناسان آن است که هرگاه بازگشت ضمیر به مرجعی در پی آن بر «شنونده» به «قرائن زبانی متعارف و مرسوم» روشن باشد، دیگر نمی‌توان آن را «مُخِلِّ فِصَاحَتِ» دانست (ر.ک: العسکر، ۱۴۲۶ق: ۴۸۲).

۴- خطیب می‌نویسد: کاربردهای مجاز در قرآن بسیار است؛ مانند آیه شریفه ﴿وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا: چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، ایمانشان افزون گردد﴾ (الأنفال: ۲). «زیادت در ایمان بندگان» اساساً از افعال خداوند است که در این آیه مجازاً به تلاوت آیات قرآن منتسب شده‌است. همچنین، در آیه شریفه ﴿ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ:»

و همین گمانی که دربارهٔ پروردگارتان بُردید، شما را هلاک کرد ﴿فَصَلَّتْ / ۲۳﴾، خداوند بر سبیل مجاز سخن گفته‌است و از این قبیل، عبارت قرآنی ﴿يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ﴾ (القصص / ۴) است که فاعل آن کسانی جز فرعون هستند، اما این فعل به سبب آنکه فرعون امر بوده، به وی نسبت داده شده‌است. همچنین، در آیهٔ شریفهٔ ﴿يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا﴾ لباس آنان را از تنشان کند ﴿(الأعراف / ۲۷) نیز کلام به مجاز روی آورده‌است؛ چراکه کندن لباس‌های آدم و حوا در اصل فعل خداوند متعال بود، ولی در این آیه به شیطان نسبت داده شده‌است. همان گونه که می‌دانیم، سبب کنده شدن لباس‌ها، خوردن میوهٔ ممنوعه بود و علت خوردن میوهٔ ممنوعه، وسوسه و سوگند دروغ شیطان به اینکه خیرخواه آدم و حواست. بر همین نهج است گفتار خداوند در عبارت قرآنی ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را در وادی هلاکت جای دادند، ننگریستی؟ ﴿(ابراهیم / ۲۸) که در آن، خداوند «جای دادن» را که فعل خداوند تعالی است، به بزرگان کفار نسبت داده‌است؛ چراکه سبب جایگیری قوم خداستیز در دل دوزخ، کفر آن‌هاست و سبب کفر آن‌ها، فرمان‌های بزرگانشان مبنی بر کفر ورزیدن است. منتقدان، این نظر خطیب را ناشی از اعتقاد کلامی او به مذهب اشاعره دانسته‌اند. در دیدگاه اشاعره، «سبب» تأثیری بر «مسبب»، یعنی آنچه که سبب آن است، نمی‌گذارد، بلکه رابطهٔ بین این دو، همسایگی و اقتران است. ایشان می‌گویند که «سبب» تنها نشانه‌ای بر وجود «مسبب» یعنی خداوند یگانه است. مقتضای این دیدگاه اشعری آن است که بینگاریم آیات قرآن تأثیری در فزونی ایمان مؤمنان ندارند و زیادت ایمان بر اثر آیات قرآن، «تنها» به واسطهٔ فعل الهی است. این دیدگاه حاکی از فرض تأثیر نداشتن آیات الهی در فزونی ایمان مؤمنان است که «مجاز عقلی پنداشتن اسناد زیادت ایمان مؤمنان بر آیات قرآن» در این آیهٔ شریفه، روی دیگر آن است. در واکنش به این دیدگاه گفته شده که اتفاقاً آیات قرآن به حقیقت بر ایمان مؤمنان می‌افزایند و این البته به توفیق الهی است. دیگر افعالی که در نمونه‌های مورد نظر قزوینی ذکر شده نیز از همین منطبق پیروی می‌کنند و حقیقت‌آند نه مجاز (در باب این دیدگاه اشاعره، ر.ک؛ الزنجانی، ۱۳۹۶ق: ۲۳۷ و الإصطفی و البیضاوی، ۱۳۲۳ق: ۱۹۳ و دربارهٔ رد آن، ر.ک؛ ابن‌القیم الجوزیه، ۱۳۲۳ق: ۱۸۹ و المدخلی، ۱۴۰۹ق: ۱۸۶).

##### ۵- خطیب در باب اغراض تعریف مسندلیه می‌نویسد:

«همین کاربرد را خارج از محدودهٔ مسندلیه می‌توان در این آیهٔ شریفهٔ قرآن هم مشاهده کرد که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا﴾ ما مبداء هر چیز زنده‌ای را از این جنس که همان آب باشد، قرار دادیم ﴿(الأنبیاء / ۳۰) چنان که گفته می‌شود: خدای متعال فرشتگان را از باد، و آن باد را از (حرکت) آب آفریده‌است» (خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۲).

در این زمینه گفته شده که حدیث مورد استناد خطیب در این عبارت، حدیث صحیح‌السند نیست و در قرآن کریم و منابع روایی از بیان شریف نبوی<sup>(ص)</sup> نقل شده که فرشتگان از نور، جنیان از شعله آتش و آدمیان از خاک آفریده شده‌اند (ر.ک: الحجر/۲۷ و احمد، ۱۳۷۷: ۱۵۳/۶ و ۱۶۸، و نیشابوری، ۱۳۷۴: ۲۲۹۴/۴؛ حدیث ۲۹۹۶). با توجه به این آیات و روایات، اگر درباره عمومیت واژه «کل» در آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ پرسیده شود، پاسخ آن است که آنچه از کلام خداوند برمی‌آید، آفریدگانی (از قبیل انسان، حیوان و گیاهان) هستند که در خاک سکونت دارند که البته حقیقت این معنا را خدا می‌داند. آیه ۴۵ سوره نور نیز مؤید همین معناست. فخر رازی در پاسخ این پرسش چنین گفته که لفظ هرچند عام باشد، مبتنی بر قرینه محدود و مخصوص‌کننده‌ای است که آن را در بر گیرد. طبیعی است که کافران، ملائکه، جن، آدم ابوالبشر و عیسی (علیهم‌السلام) را در هنگام استماع این آیات در نظر نداشته‌اند و این قبیل مصادیق از جنبه عمومی آیه خارج است (ر.ک: فخر رازی، بی تا: ۱۳۸/۲۲).

ع خطیب در کتاب خود در باب اغراض معرفه ساختن مسندِ اِلیه به اضافه می‌نویسد: «... و یا به سبب بزرگداشت شأن مضافِ اِلیه، مانند این جمله «عبدی حَضَرَ» که در آن گوینده، شأن خود را بالا برده است» (خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۶). در این باب، اگر گفته می‌شد: «فَتَايَ حَضَرَ» یا «عَلَامِي حَضَرَ»، آنچه پیامبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> درباره شیوه یاد کردن از اعضای کوچکتر خانواده سفارش فرموده بودند، بیشتر رعایت نمی‌شد. گویا ارشاد نبوی آن است که نباید افراد را با عبارت «عبدی» و «أمتی» یعنی نوکر و کلفت من یاد کرد، بلکه باید گفت «فَتَايَ» و «فَتَاتِي»، یعنی پسر و دختر جوان خانه من (ر.ک: نیشابوری، ۱۳۷۴ق: ۱۷۶۴/۴؛ حدیث ۲۲۴۹). بنابراین، بر طبق سنت اسلامی، آنچه که خطیب آن را «بزرگداشت شأن گوینده» برشمرده، درست نیست و در واقع، رعایت دستور اسلامی از سوی گوینده بوده است.

۷- خطیب در بیان انگیزه‌های وصف کردن مسندِ اِلیه می‌نویسد: «وصف کردن، تفسیر مسندِ اِلیه و برافکندن پرده از رخسار معنای آن است؛ چنان‌که در این جمله می‌توان مشاهده کرد: «الجِسْمُ الطَّوِيلُ العَرِيضُ العمِيقُ، محتاجٌ إِلَى فَرَاغٍ يَشغَلُهُ: جِسْمٌ بَلَدٌ پهن عمیق نیازمند مکانی است که آن را اشغال کند» (خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۰). در این عبارت، مثال شایسته‌تر آن بود که خطیب از فعل «يستلزم» استفاده می‌کرد، نه واژه «محتاج»، چون تا زمانی که شیئی در عالم خارج موجود باشد، ناگزیر از فضایی است که آن را اشغال کند و محتاج آن نیست.

۸- خطیب در توضیح اسلوب حکیم می‌نویسد: «أما: در باب دومین شیوه اسلوب حکیم

می‌توان به این سخن خداوند در قرآن کریم اشاره کرد که می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ (البقره/ ۱۸۹). مردم می‌گفتند: این هلال ماه چگونه است که مثل یک نخ در آسمان ظاهر می‌شود. سپس اندک‌اندک رو به فرونی می‌گیرد تا ماه، کامل شود. آنگاه همان گونه که کامل شده بود، فرومی‌کاهد تا مثل اول آن می‌شود؟ (خطیب قزوینی، ۱۴۰۵ق: ۱۶۲-۱۶۳). آنچه خطیب در قرار دادن این آیه در شمار کاربردهای اسلوب حکیم در کلام وحی انجام داده‌است. در واقع، پیروی او از روش عامه بلاغیون از سگاکگی تا روزگار ماست (ر.ک: سگاکگی، ۱۹۳۷م: ۴۳۵؛ ابن‌مالک، ۱۴۰۹ق: ۸۹؛ طیبی، ۱۴۰۷ق: ۲۹۷؛ سبکی و دیگران، ۱۳۱۷ق: ۴۷۹/۱؛ غرناطی، ۱۴۱۰ق: ۶۲۱؛ تفتازانی، ۱۳۳۰ق: ۱۳۵؛ اسفراینی، ۱۲۸۴ق: ۱۵۸/۱؛ المرشدی، ۱۳۷۴ق: ۱۱۱/۱؛ ابن‌حجّه الحموی، ۱۹۸۷م: ۲۵۸/۱؛ ابن‌معصوم المدنی، ۱۳۸۸ق: ۲۱۰/۲؛ الشنقیطی، ۱۴۲۰ق: ۱۴۵/۱؛ الأنبابی، ۱۳۳۰ق: ۳۰۵/۲؛ الشربینی، ۱۳۲۳ق: ۴۸۰/۱ و المراعی، ۲۰۰۴م: ۱۲۹ و...). همان گونه که بسیاری از مفسران چنین گفته‌اند (ر.ک: تفتازانی، ۱۹۷۹م: ۹۳/۱؛ ابوالسعود العماری، بی‌تا: ۲۰۳/۱؛ الکاظمی، بی‌تا: ۲۲۱/۱؛ ابن‌تمجید، بی‌تا: ۱۲۸۶؛ تکملة الجزء الثاني / : ۴۰-۴۱؛ الشهاب الخفاجی، ۱۲۸۶ق: ۲۸۵/۲؛ شوکانی، ۱۳۸۳ق: ۱۸۹/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۷۱/۲؛ القاسمی، ۱۳۷۶ق: ۴۷۰/۳ و الزحیلی، ۱۴۱۱ق: ۱۶۸/۱) و این امر در گزارش‌های ایشان از شأن نزول آیه مذکور برمی‌آید، یعنی همان چیزی که خطیب نیز در اینجا یادآور شده‌است؛ حال آنکه این شأن نزول در بررسی‌های حدیثی تأیید نشده‌است. این گزارش را ابونعیم (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۲ق: ۳۴ و الواحی، ۱۴۱۱ق: ۵۳) و از طریق او ابن‌عساکر (ر.ک: ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۵/۱) از محمدبن مروان السدی، از محمدبن السائب کلبی، از ابی‌صالح، و او از ابن‌عباس به ما داده‌اند، حال آنکه الکبب و السدی در علم حدیث، دو فرد متروک و متهم به دروغ‌بافی هستند (ر.ک: ابن‌ابی‌حاتم، ۱۳۷۱ق: ۲۷۱/۷ و همان: ۸۶/۸؛ المزی، ۱۴۰۳ق: ۲۴۶/۲۵ و همان: ۳۹۲/۲۶؛ ابن‌حجر، ۱۴۰۸ق: ۴۷۹ و ۵۰۶ و دارقطنی، ۱۳۸۶: ۱۳۰/۴). به همین سبب ابن‌حجر و المناوی به بی‌پایه بودن سند این گزارش در مباحث حدیثی خود گواهی داده‌اند. ابن‌حجر از شمار فراوان کسانی که این حدیث را با وجود بی‌اعتباری آن در کتاب‌های خود آورده‌اند، شگفت‌زده شده‌است و می‌گوید: «آنان این حدیث را با وجود بی‌اساس بودن سند آن نقل کردند و اطلاعی از بی‌پایه بودن سندش نداشتند. به قدری این حدیث در کتب تفسیر آورده شده که نزدیک است آن را قطعی‌الصدور بپنداریم!» (ابن‌حجر، ۱۴۱۸ق: ۴۵۵/۱).

### نتیجه

جمال‌الدین ابوالمعالی محمدبن عبدالرحمن بن خطیب دمشقی مشهور به خطیب قزوینی (۷۳۹-۶۶۶ ق.)، دانشمند بلاغی، چکیده‌ای بسیار کم‌حجم و خلاصه‌ای از بخش بلاغت



(باب سوم) کتاب *مفتاح العلوم* سکاکی را با توجه به تألیفات دو عالم بلاغی بزرگ دیگر، جرجانی و خفاجی نوشت و آن را *تلخیص المفتاح* نامید. وی در این اثر مطالب *مفتاح العلوم* را حسب تشخیص خود مرتب کرد و بخش‌هایی از آن را مختصر و برخی را (از جمله برخی آرای نامقبول مطرح در آن که از سوی دانشمندان بزرگ علم بلاغت رد شده بود)، حذف نمود و بدین سان نخستین طرح مدون و مقبول از دانش بلاغت را در سطحی وسیع پایه گذاشت که تا امروز نیز مبنای این علم است. پس از خطیب قزوینی و تا روزگار ما، تعلیقات و استدراکات متعددی بر مباحث مطرح در کتاب‌های بلاغی او از زوایای بلاغت، کلام، حدیث و سایر علوم اسلامی مطرح شده که به برخی از آن‌ها در این نوشتار اشاره شده است. در عین حال، هیچ یک از نقدها، مناقشات و استدراکات صورت گرفته بر آرای خطیب، در حدی نیست که به شالوده استواری که وی برای پژوهش در دانش سخن‌شناسی و بلاغت پایه‌گذاری کرده، آسیبی برساند و معماری خطیب قزوینی در دانش بلاغت، برای قرون متمادی تا روزگار ما قابل اتکاء و پایدار است.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- اخیراً ترجمه این اثر به قلم نویسنده مسئول این مقاله انجام و از سوی انتشارات تراث اسلامی روانه بازار نشر شده است.
- ۲- فن اول در برخی فهرست‌ها دیده نمی‌شود که حمل بر علم معانی باید کرد، هرچند در متن *تلخیص المفتاح*، عبارت «الفن الأول» دیده می‌شود.

#### منابع

##### قرآن کریم.

- آلوسی، محمودبن عبدالله (۱۴۱۵ق.)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن والسبع المثانی*، ط ۱، لبنان- بیروت، دار الکتب العلمیة.
- آیزاک، استفان و ویلیام بی. مایکل (۱۳۷۴)، *راهنمای جامع تحقیق و ارزیابی*، ترجمه مرضیه کرمی‌نیا، مشهد، نشر آستان قدس رضوی.
- ابن ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۱ق.)، *الجرح و التعديل*، ط ۱، حیدرآباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
- ابن تمجید، مصطفی بن ابراهیم (۱۲۸۶ق.)، *حاشیة علی التفسیر البیضاوی*، بهامش حاشیة القنوی، استانبول، المطبعة العامرة.
- ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۱۴۰۳ق.)، *الخصائص*، تحقیق محمد علی النجار، ط ۳، بیروت، عالم الکتب.
- ابن حجر عسقلانی، احمدبن علی (۱۹۶۶م.)، *الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة*، تحقیق محمد سید جاد الحق، القاهرة، دار الکتب الحدیثة.
- ابن حجة الحموی، تقی‌الدین أبوبکر (۱۹۸۷م.)، *خزانة الأدب و غایة الأرب*، شرح عصام شعیتو، ط ۱، بیروت - لبنان، دار و مكتبة الهلال.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق.)، *العجاب فی بیان الأسباب (أسباب النزول)*، تحقیق عبدالحکیم الأنیس، ط ۱، المملكة العربية السعودية - الدمام، دار ابن جوزی.
- ابن حجة الحموی، تقی‌الدین أبوبکر (۱۴۰۸ق.)، *تقریب التهذیب*، تحقیق محمد عوامة، سوریه، دار الرشید.

- ابن حنبل، احمد (١٣٧٧ ق.)، المسند، شرح احمد شاکر، مصر، دار المعارف.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (٢٠٠٤ م.)، المقدمة، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، ط ١، دمشق، دار یعرب.
- ابن شجرى، هبة الله بن على (١٤١٣ ق.)، أمالی، تحقیق محمود الطناحی، ط ١، القاهرة، مكتبة الخانجی.
- ابن عساکر، ابوالقاسم على بن حسن (١٤١٥ ق.)، تاریخ دمشق، تحقیق عمر العمری، ط ١، بیروت، دار الفكر.
- ابن عماد الحنبلی، عبدالحی بن أحمد (١٩٢٢ م.)، سُدُرات الذهب بأخبار من ذهب، تحقیق الأرنؤاوط، ط ١، دمشق، دار ابن کثیر.
- ابن القيم الجوزیة، محمد بن أبی بکر (١٣٢٣ ق.)، شفاء العلیل فی مسائل القضاء والتقدر والحكمة والتعلیل، تصحیح محمد السید النسعانی، ط ١، مصر، مطبعة خانجی.
- ابن مالک، بدرالدین (١٤٠٩ ق.)، المصباح، تحقیق حسنی عبدالجلیل یوسف، مصر، مكتبة الآداب.
- ابن معصوم المدني، على خان بن احمد (١٣٨٨ ق.)، أنوار الربیع فی أنواع البدیع، تحقیق شاکر هادی شکر، ط ١، النجف، مطبعة النعمان.
- ابوالسعود العمادی، محمد بن محمد (بی تا)، إرشاد العقل السلیم إلى مزايا الكتاب الکریم (تفسیر أبی السعود)، القاهرة، دار المصحف - مكتبة و مطبعة عبدالرحمن محمد.
- إسیر (آدونیس)، على احمد سعید (٢٠٠٣ م.)، الثابت والمتحول، مصر - الإسكندرية، دار الساقی.
- اسفراینی، ابراهیم بن محمد (١٢٨٤ م.)، الأطول، قسطنطنیة، المطبعة العامرة.
- اسمیت، ویلیام (١٣٧٣)، نخستین آثار فارسی در بلاغت، ترجمه محمود حسن آبادی، کیهان اندیشه، ش ٥٥، صص ١٥٢-١٦٩.
- الإصفهانی، شمس الدین بن محمود و عبدالله بن عمر البیضاوی (١٣٢٣ ق.)، شرح مطالع الأنظار على متن مطالع الأنوار، مصر، المطبعة الخیریة.
- الأنبایی، شمس التجرید (١٣٣ ق.)، تقرير على شرح سعدالدین التفتازانی لتلخیص المفتاح القزوینی، مصر، مطبعة السعادة.
- الباعونیه، عائشه (٢٠١٠ م.)، شرح البدیعیة المسماة بالفتح المبین فی مدح الأمین، تحقیق رضا رجب، ط ٢، بی جا، بی نا.
- بدوی، احمد احمد (بی تا)، من بلاغة القرآن، القاهرة، دار نهضة مصر.
- بدوی، احمد طبانة (١٩٥٨ م.)، البیان العربی، ط ٢، القاهرة، مكتبة الأنجلو مصریة - مطبعة الرسالة.
- برکات حمدی ابوعلى، محمد (١٩٨٣ م.)، فصول فی البلاغة، ط ١، جامعة الأردنية، الآداب، دار الفكر.
- بن عیسی، باباطاهر (١٤٢٥ ق.)، «تیسیر البلاغة فی کتب التراث»، اللغة العربیة الأردنی، ع ٦٦، صص ٢٩-٧٦.
- \_\_\_\_\_ (١٩٧٩ م.)، حاشیة على الکشاف، تحقیق فوزی السید عبد ربّه عید، رسالة الدكتوری، مصر، جامعة الأزهر، كلية اللغة العربیة.
- تفتازانی، سعدالدین (١٣٣٠ ق.)، المطول، بی جا، مطبعة القسطنطنیة.
- جرجانی، سید شریف على بن محمد (بی تا)، الإشارات والتنبیهاة فی علم البلاغة، تحقیق عبدالقادر حسین، القاهرة، دار نهضة مصر.
- \_\_\_\_\_ (١٣٩٦ ق.)، شرح المواقف فی علم الکلام، تحقیق احمد المهدي، مصر، مكتبة الأزهر.
- الجوینی، مصطفی الصادی، (١٩٧٥ م.)، البلاغة والتقد بین التاریخ و الفن، بی جا، بی نا.
- الجلبی، حسن بن محمد (١٣٠٩ ق.)، حاشیة على المطول، استانبول، شركة الصحافة العثمانیة.

- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۵۶)، گردآورنده یحیی قریب، عنوان‌های دیگر دیوان، تهران: صفی‌علیشاه.
- حسین، عبدالقادر (۲۰۰۱م)، *المختصر فی تاریخ البلاغة*، القاهرة، دار غریب.
- الخطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۰۵ق)، *الإيضاح فی علوم البلاغة*، تعلیق محمد عبدالمنعم الخفاجی، ط ۶، بیروت، دار الكتاب اللبنانی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۵ق)، *التلخیص المفتاح*، بیروت، مطبعة دار احیاء الکتب العربیة - عیسی البابی الحلبی.
- الخفاجی، الشهاب (۱۲۸۳ق)، *حاشیة علی تفسیر البیضاوی*، مصر، دار الطباعة العامرة، بولاق.
- الخولی، أمین (۱۹۶۱م)، *مناهج تجدید فی النحو والبلاغة والتفسیر والأدب*، ط ۱، القاهرة، دار المعرفة.
- دارقطنی، أبو الحسن علی (۱۳۸۶ق)، *سنن*، تصحیح عبدالله هاشم، مصر - القاهرة، دارالمحاسن.
- دلاور، علی (۱۳۸۳)، *روش‌های تحقیق پیشرفته*، تهران، واحد علوم و تحقیقات.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم اجتماعی*، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی.
- دمپی، یر (۲۰۰۶م)، *تاریخ علم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سمت.
- ذهبی، حافظ (۱۴۰۵ق)، *العبر فی خبر من عبر*، تحقیق محمد سعید زغلول، ط ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- الزحیلی، وهبة (۱۴۱۱ق)، *التفسیر المنیر فی العقیة والشریعة والمنهج*، ط ۱، بیروت، دار الفكر المعاصر.
- زنجیر، محمد رفعت احمد، *منهج الخطیب القزوینی فی قراءة الشعر العرب*، ۱۴۳۷ هـ - ۲۰۱۵ م، اهداء شبکه الألوکه فی اینترنت [Alukeh.net](http://Alukeh.net)
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۰)، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، چ ۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سبکی، بهاء‌الدین و دیگران (۱۳۱۷ق)، *شروح التلخیص*، ط ۱، مصر - القاهرة، مطبعة بولاق.
- سرمد، زهره، عباس بازرگان و الهه حجازی (۱۳۷۶)، *روش‌های تحقیق در علوم رفتار*، تهران، آگه.
- سکاکی، سراج‌الدین یوسف (۱۹۷۳م)، *مفتاح‌العلوم*، القاهرة، طبعه الحلبی.
- سیوطی، عبدالرحمن (بی‌تا)، *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العصرية.
- مجله جامعه الأنبار للعلوم الأنسانیة، ISSN: 19958463، الجامعة: جامعة الانبار، الكلية: التربية للعلوم الانسانیة، اللغة: Arabic، شماره ۲: ۲۰۰۹م
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، *لباب النقول فی أسباب النزول*، تحقیق خالد عبدالفتاح شبل، ط ۱، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴ق)، *همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*، تحقیق عبدالسلام هارون، کویت، دار البحوث العلمیة.
- الشربینی، عبدالرحمن (۱۳۲۳ق)، *فیض‌الفتاح علی حواشی شرح تلخیص‌المفتاح*، القاهرة، مطبعة مدرسة والده عباس الأول.
- الشنقیطی، عبدالله بن الحاج العلوی (۱۴۲۰ق)، *فیض‌الفتاح علی نور الأقاح*، بإشراف محمد الأمين ابن محمد بیب، ط ۲، بی‌جا، بی‌نا.
- شوقی ضیف، احمد (۱۹۶۵م)، *البلاغة، تطور و تاریخ*، ط ۹، القاهرة، دار المعارف.
- شوکانی، محمد بن علی (۲۰۰۶م)، *البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع*، تحقیق محمد حسن حلاق، ط ۱، بی‌جا، دار ابن کثیر.

- \_\_\_\_\_ (١٣٨٣ق.)، فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدرایة من علم التفسیر، ط ٢، مصر، مطبعة مصطفى البابى الحلبي.
- صلاح، محمد و زكى ابوحميده (بى تا)، البلاغة والألوية عند السكاكى، بى جا، بى نا.
- صمود، حمادى (٢٠١٠م.)، التفكير البلاغى عند العرب، أسسه و تطور فى القرن السادس، بيروت، دار الكتاب الجديد المتحدة.
- طاش كبرى زاده، احمد (١٤٢٢ق.)، مفتاح السعادة، بيروت، دار الكتب العلمية.
- طيسى، شرف الدين (١٤٠٧ق.)، التبيان فى علم المعانى والبدیع والبيان، تحقيق دكتور هادى مطر الهلالى، ط ١، بيروت، عالم الكتب.
- ظاهرى، ابو عبدالله بن عقيل (بى تا)، الفنون الصغرى، المملكة السعودية، نادى اللطائف الأدبى.
- عباس، احسان (١٤٠٤ق.)، تاريخ النقد الأدبى عند العرب، ط ٤، بيروت- لبنان، دار الثقافة.
- العسكر، عبدالمحسن بن عبدالعزيز (١٤٢٦ق.)، اصلاح الإيضاح، الرياض، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
- عونى، حامد (بى تا)، المنهاج الواضح للبلاغة، مصر، مكتبة جامعة الأزهرية للتراث.
- غرناطى، ابو جعفر الرعيني (١٤١٠ق.)، طراز الحلة وشفاء العلة، تحقيق رجا السيد الجوهري، الإسكندرية، مؤسسة الثقافة الجامعية.
- فخر رازى، محمد بن عمر (بى تا)، التفسير الكبير، بيروت- لبنان، مكتب تحقيق دار إحياء التراث العربى.
- القاسمى، محمد جمال الدين (١٣٧٦ق.)، محاسن التأويل (تفسير القاسمى)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، مصر، دار إحياء الكتب العربى، مطبعة عيسى البابى الحلبي.
- كازرونى، ابو الفضل قرشى صديقى (٩٤٠ق) (بى تا)، حاشية الكازرونى على تفسير البيضاوى، مصر، المطبعة الميمنية.
- المبارك، مازن (١٩٨١م.)، الموجز فى تاريخ البلاغة، بى جا، دار الفكر المعاصر.
- محمد على، احمد (١٤٠٦ق.)، دراسات فى علم البديع، ط ١، مصر، مطبعة الأمانة.
- المدخلى، محمد ربيع (١٤٠٩ق.)، الحكمة والتعليل فى أفعال الله تعالى، ط ١، مصر، مكتبة لينه.
- المراغى، احمد مصطفى (١٩٥٠م.)، تاريخ علوم البلاغة والتعريف برجالها، ط ١، مصر، مطبعة مصطفى البابى الحلبي.
- \_\_\_\_\_ (٢٠٠٤م.)، علوم البلاغة، ط ١، بيروت، المكتبة المصرية، صيدا.
- المرشدى، عبدالرحمن بن عيسى (١٣٧٤ق.)، شرح عقود الجمان، ط ٢، مصر، مصطفى البابى الحلبي.
- المزى، جمال الدين (١٤٠٣ق.)، تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، تحقيق بشار عواد معروف، ط ٢، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- مطلوب، احمد (بى تا)، البحث البلاغى عند العرب، بغداد، منشورات دار الجاحظ.
- \_\_\_\_\_ (١٩٦٤م.)، البلاغة عند السكاكى، ط ١، بغداد، منشورات مكتبة النهضة.
- موسى، احمد ابراهيم (١٣٨٨ق.)، الصبح البديع، القاهرة، دار الكتاب العربى.
- نيسابورى، مسلم بن الحجاج (١٣٧٤ق.)، صحيح، ترقيم محمد فؤاد عبدالباقي، استانبول، المكتبة الإسلامية.
- الواحدى، على بن أحمد النيسابوى، أبو الحسن، أسباب نزول القرآن، (١٤١١ق.)، تخريج: عصام الحميدان، ط ١، مملكة العربية السعودية- الدمام، دار الإصلاح.